پیشخوان

حاشیه‌ای بر بازنشر خاطرات سیاسی و مبارزاتی علی جنتی

مصاف با طاغوت در ورای مرزها

شاهد توحیدی

استفاده از خاطرات شخصیت‌ها و کسانی که در عرصه فعالیت‌های سیاسی نقش آفرین بوده یا از نزدیک شاهد وقایع بوده‌اند برای بررسی‌های تاریخی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ از این رو در اینگونه تحقیقات و خاطرات، نقش و جایگاه ویژه‌ای دارد. این موضوع به ویژه درباره وقایعی که عمر چندانی از آنها نمی‌گذرد و بسیاری از افراد جامعه تحولات و وقایع آن را به یاد دارند، از ضرورت بیشتری برخوردار است. در همین زمینه خاطرات آقای علی جنتی از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی تدوین و در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. علی جنتی در سال ۱۳۲۸ در خانواده‌ای فقیر و مذهبی به دنیا آمد. علایق مذهبی پدر موجب مهاجرت خانواده وی از اصفهان به قم شد و به این ترتیب زندگی وی و خانواده‌اش وارد مسیر مبارزه با رژیم پهلوی گردید. آقای جنتی از زمان تحصیل علوم حوزوی، در حوزه علمیه قم و سپس مدرسه حقانی، از طریق دوستان هم‌حجره‌ای و اساتیدی مانند شهید بهشتی، شهید قدوسی و آیت‌الله خزعلی در فضای سیاسی و فرهنگی حاکم بر کشور قرار گرفت.

در آغاز نهضت اسلامی امام خمینی، راوی این خاطرات ۱۵ سال بیش نداشت، اما به دلیل فضای مبارزاتی خانواده و نیز فضای حوزه علمیه، با اشتیاق تمام اخبار مخالفت امام با لوایح شش گانه را دنبال می‌کرد، به گونه‌ای که در سخنرانی حضرت امام در عاشورای ۴۲ و مراسم پس از آن که مرجع شیعیان سخنرانی کرده بود، حضور داشت. خاطرات ایشان درباره وقایع یاد شده با مهارت تمام از زاویه دید نوجوانی بازگو شده، به طوری که برای شناخت نوجوانان مذهبی و احساسات آنها در آن ایام مفید خواهد بود. برخی اطلاعات راوی، درباره وقایع سال‌های ۴۲ و ۴۳ در بسیاری از منابع این دوران نیست که از این جنبه برای محققان تاریخ چند دهه‌ای اخیر ایران جالب توجه خواهد بود. برای نمونه باید به آزادی امام و مراسم

علی جنتی

استقبال از ایشان پس از دستگیری ۱۵ خرداد اشاره کرد. همچنین وضعیت قم و حوزه علمیه، در این دو سال به خوبی در این نوشته توصیف شده است.

از دیگر نکات جالب توجه در این کتاب، توصیف و تحلیل جریان‌های سیاسی و فرهنگی حوزه پس از تبعید امام(ره)، گسترش فعالیت‌های فرهنگی نیروهای مذهبی علیه رژیم در این سال‌ها، شهادت آیت‌الله سعیدی، شروع جنگ‌های مسلحانه گروه‌های آن زمان از قبیل مجاهدین، فدائیان و... است. آقای علی جنتی، پس از آنکه ساواک موفق به کشف فعالیت‌هایش شد و از آنجا که دیگر مجال و امکان مبارزه در آن فضا را نمی‌دید، به دو منظور در آغاز دهه ۵۰ از پاکستان به سوریه، سپس به لبنان سفر کرد: اول برای استمرار فعالیت‌های سیاسی و دوم برای مصون ماندن از تهدیدات ساواک. با برقراری رابطه با شهید محمد منتظری، فصل جدیدی را در زندگی خود گشود و به این ترتیب چشم انداز جدید و جذابی در برابرش باز شد. ایشان در لبنان در کنار شهید محمد منتظری و افراد دیگر، هسته‌ای از افراد مبارز را تشکیل دادند و بدین ترتیب، هم در کنار فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها با اسرائیل و نیروهای فالانژ می‌جنگیدند و هم در اندیشه تجهیز و بسیج نیروهای مسلمان ایرانی برای مبارزه با رژیم محمدرضا پهلوی بودند. بسیاری از نیروها و گروه‌هایی که در اواخر عمر رژیم، جبهه مسلحانه‌ای علیه ساواک تشکیل دادند و با ترور امریکایی‌ها و انفجار مراکز حساس رژیم، ناقوس مرگ پهلوی دوم را نواختند، تعلیم یافته همان هسته‌ای بودند که در لبنان از سوی علی جنتی و شهید محمد منتظری بنیان نهاده شده بود. علاوه بر این خاطرات ایشان با شهید محمد منتظری برای شناخت بهتر ایشان، منبعی مستند و جالب به حساب می‌آید.

در فصل سوم این کتاب نیز وقایع پس از پیروزی انقلاب شرح داده شده است. آقای جنتی ضمن بیان مسئولیت‌های خود در حزب جمهوری اسلامی در زمان شهید بهشتی از جمله: سرپرستی صدا و سیمای خوزستان، عضو شورای سرپرستی صداوسیما، استانداری خوزستان و رئیس دفتر آقای هاشمی رفسنجانی در زمان جانشینی فرماندهی کل نیروهای مسلح، بخشی از وقایع و رخدادهای سال‌های انقلاب و ایام دفاع مقدس را به خوبی بازگو کرده است. تدوین نهایی خاطرات آقای جنتی مراحل مختلفی داشت، در سال ۱۳۷۵ نخست ۱۷ جلسه مصاحبه در مرکز اسناد با ایشان انجام شد، سپس متن مصاحبه پیاده و بازنویسی گردید، آن گاه محقق محترم آقای سعید فخرزاده، خاطرات فوق را تدوین کردند. امید است این خاطرات بخشی از تلاش نیروهای مذهبی و سربازان نهضت اسلامی امام خمینی(ره) را بازگو نماید.

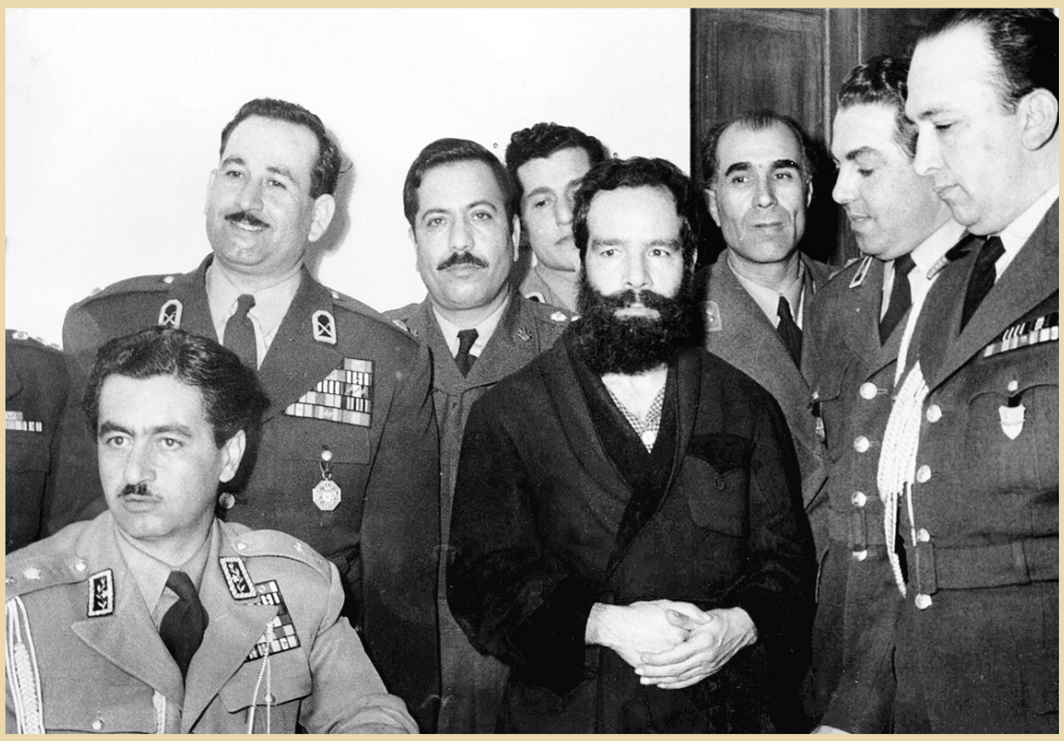

تیمور بختیار در کنار دکتر حسین فاطمی در آغازین ساعات دستگیری وی در فرمانداری نظامی تهران

خوانشی از کارنامه امنیتی تیمور بختیار پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

احوال و اوصاف «قصاب تهران»

محسن امیدوار

۶۵ سال پیش در چنین روزهایی و متعاقب رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک نام بیش از هر نام و عنوان دیگری برای فعالان نهضت ملی و مردم وحشت آفرینی می‌کرد؛ تیمور بختیار! او که به دلیل نسبت فامیلی با ثریا اسفندیاری و نیز عزیمت به تهران در راستای اجرای عملیات آژاکس، در این دوره مقام و جایگاهی یافته بود، به شکلی گسترده به سرکوب و آزار فعالان سیاسی و مردم دست زد تا جایی که به «قصاب تهران» شهرت یافت. گرچه دولت، مقام و موقعیت بختیار مستعجل بود و سرنوشتی یافت بس خواندنی- که در جای خویش باید روایت شود- اما در این روزها مروری بر کارنامه او که در واقع جزئی از سیاست سرکوبگری امریکا در ایران تلقی می‌شود، بس گویا و عبرت آموز است. مقالی که در پی می‌آید، در همین راستا به نگارش در آمده است. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

نهضت ملی ایران در تاریخ معاصر کشورمان، رویدادی شاخص و غرورآفرین است. چه اینکه طی آن و به طور قاطع، ایران پنجه در پنجه استعمار انگلستان افکند و در گام‌هایی بلند، این دولت متجاوز را به عقب راند. با به خطر افتادن منافع کشورهای استعمارگر در ایران پس از نهضت ملی، دولت‌های انگلستان و امریکا بدین فکر افتادند که با کمک ارتجاع داخلی و حمایت‌های خارجی، علیه دولت دکتر مصدق دست به کودتای واحدی زده و این دولت را سرنگون کنند.

پیدایش تیمور!

طراحان کودتا برای پیاده کردن نقشه خود به چند چیز احتیاج داشتند که یکی از آنها یافتن پشتیبانی از نظامیان کاملاً وفادار به شاه بود. از این رو کودتاچیان به فکر ترغیب سایر افسران وابسته به دربار برآمدند و با درنظر گرفتن پیوند سببی شاه با ایل بختیاری یکی از گزینه‌ها، تیمور بختیار تشخیص داده شد. در این خصوص تیمسار سرلشکر گیلانشاه ابعاد دیگری از دسته‌بندی‌های نظامی علیه دولت دکتر مصدق را اینگونه بیان می‌دارد:

«با دستگیری سرهنگ نصیری قوای نظامی هم در دست ما نبود و ما در بادی امر احتیاج داشتیم که عده‌ای از قوای نظامی را برای اجرای منظور خود با خود همراه نماییم. بدین جهت روز بعد تصمیم گرفتیم مرکزی را برای عملیات خود انتخاب کنیم. به اتفاق آرا تصویب شد که یکی از استان‌ها را در دست بگیریم... مصلحت در آن دیدیم که مرکز عملیات را اصفهان قرار دهیم.»[1]

به همین منظور مهندس اردشیر زاهدی برای جلب همکاری سرتیپ دولو فرمانده لشکر و سرتیپ ضرغام معاون لشکر اصفهان، به این شهر عزیمت می‌کنند و از طرفی سرهنگ بازنشسته عباس فرزانگان هم در تعقیب همین هدف و برای مذاکره با سرهنگ تیمور بختیار عازم کرمانشاه می‌شود.

در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش تیپ زرهی کرمانشاه به فرماندهی بختیار عازم تهران می‌شود. عده‌ای معتقدند این حرکت به دنبال تقاضای سرلشکر زاهدی برای کمک به کودتاگران صورت گرفت. برخی معتقدند بختیار افسر فرصت‌طلبی بود. او به سمت تهران حرکت کرد تا در صورت پیروزی هر گروهی، به آنها بپیوندد. برای او پیروزی مصدق یا زاهدی مطرح نبود، به همین دلیل آنقدر با تأنی طی طریق کرد که در آستانه ورود به تهران، تکلیف یکسره شده و شاهین اقبال روی دوش زاهدی نشسته بود! بختیار پس از ورود به تهران قوای تحت امر خود را در نقاط مختلف و حساس این شهر مستقر و خود را به سرلشکر فضل‌الله زاهدی معرفی کرد. بنابراین پس از بازگشت شاه از ایتالیا تیمور بختیار به درجه سرتیپی ارتقای مقام یافت و پس از مدت کوتاهی به جای سرتیپ دادستان به سمت فرماندار نظامی تهران و حومه و راه‌آهن سراسری منصوب شد.[2]

بهره‌گیری بختیار از مواهب کودتا

بختیار با توجه به ویژگی‌های شخصی‌اش که بنا به گفته بسیاری از معاصرانش فردی جاه‌طلب و مقتدر بود، در برنامه‌ریزی‌های سیاسی می‌توانست کانون توجه قرار گیرد. حسین فردوست اعتقاد داشت بختیار به دلیل جسارتش در حوادث آذربایجان مورد توجه انگلیسی‌ها بوده و برای او پرونده جداگانه‌ای تشکیل داده بودند و وی را برای کودتا به امریکایی‌ها وصل کردند. او می‌گوید:

«بختیار از جمله افسران بلندپایه‌ای بود که بدون هیچ مانعی می‌توانست در ایران به قدرت برسد.»

فرمانداری نظامی شهرستان تهران و حومه که در دوران زمامداری دولت دکتر مصدق تقریباً جنبه دائمی یافته و از اوایل سال ۱۳۳۰ مرتباً دوره حکومت نظامی تمدید می‌گردید، پس از برکناری سرلشکر «فرهاد دادستان» از بستگان شاه، به سرتیپ جوان بختیار واگذار گردید. بدین سان وظیفه حفظ نظم و امنیت داخلی با تکیه بر ارتش و انگیزه‌های امنیتی برعهده فرمانداری نظامی گذاشته شد و تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران شد و وظیفه اجرای حکومت نظامی و سرکوب مخالفان را برعهده گرفت. بختیار در مقام فرمانداری نظامی تهران، ظلم و جنایات زیادی مرتکب شد و اکثر افراد و گروه‌هایی را که به نوعی مخالف رژیم شناخته می‌شدند، سرکوب و فعالیت آنها را به‌طور موقت متوقف کرد. وی نقش مهمی در قلع و قمع گروه‌هایی چون فدائیان اسلام[3] و حزب توده داشت.[4]

بختیار در مقام فرمانداری نظامی شهرستان تهران و حومه مأموریت‌های زیر را عهده‌دار شد:

۱- حراست و حفاظت شهر تهران در برابر هرگونه عملیات براندازی

۲- مبارزه با حزب توده، خنثی کردن نقشه‌ها و تحریک‌های آن و دستگیری محرکان

۳- کشف و شناسایی و بازداشت کمیته‌ها و سلول‌های مختلف حزب توده

۴- کشف و تعطیلی چاپخانه‌های حزب توده

۵- همکاری با شهربانی و کلانتری‌ها در برقراری نظم

۶- کنترل مطبوعات و جلوگیری از نشر تبلیغات طرفداران مصدق یا حزب توده

۷- کنترل دانشگاه و پراکنده کردن تظاهرات دانشجویان

۸- کنترل تمامی دبیرستان‌های پسرانه و دخترانه تهران

۹- کنترل راه‌های ورودی هوایی و زمینی به تهران

۱۰- شناسایی و بازداشت دولتمردان عضو دولت دکتر مصدق

۱۱- مبارزه با ژیگول‌ها و مزاحمان زنان مردم در خیابان‌ها و مقابل مدارس دخترانه!

۱۲- ترتیب زندانی کردن مخالفان دولت زاهدی در سربازخانه‌های تهران و جزایر خلیج فارس و دژهای خرم‌آباد لرستان و برازجان

۱۳- حراست از سمینارها و جلوگیری از تظاهرات انجمن‌ها و احزاب حین نمایش فیلم و تئاترها

۱۴- حراست بازار تهران و قلع و قمع کردن تظاهرات در بازار. بختیار چاقوکشان و اراذل و اوباشی در اختیار داشت که از آنان برای متفرق کردن مخالفان استفاده می‌کرد.

همین خصوصیات بارز وی، عامل مؤثر در انتخاب او به سمت فرمانداری نظامی تهران بوده است. در واقع شاید بتوان گفت وی از معدود افسرانی بود که در اوضاع پرآشوب و بی‌نظم پس از کودتا توانست نظم برقرار و مخالفان را سرکوب کند. وی در سمت فرماندار نظامی به شکار مخالفان در دو سطح مختلف پرداخت. ابتدا برای کاهش جو تشنج و ناآرامی و خروج مردم از صحنه به دستگیری عده کثیری از مردم مبادرت کرد و طی مدت حکومت نظامی هزاران نفر را به جرائم گوناگون بازداشت و شکنجه کرد و با اقتدار و حاکمیت تام افراد زیادی را به علل مختلف و گاه واهی احضار و حبس کرد و هر صدای مخالفی را خاموش ساخت. این مسئله که در آن دوران مورد حمایت و تشویق شاه بود، بعدها به عنوان یکی از جرائم بختیار عنوان شد و تحت پیگرد قرار گرفت.[5]

تیمسار در مصاف با مطبوعات

فرمانداری نظامی تهران که تیمور بختیار در رأس آن قرار داشت، مهم‌ترین رکن حکومت زاهدی بلافاصله پس از کودتا بود و دو واحد اطلاعاتی (اطلاعات ارتش و کارآگاهی پلیس) را هم اداره می‌کرد. بدین ترتیب توانست بر مطبوعات بعد از کودتا نظارت کامل داشته باشد. جهانگیر تفضلی در خاطرات خود اشاره می‌کند که به کمک «او بود که به عنوان یک مطبوعات‌چی و نویسنده، چگونگی مبارزه با مطبوعات و جراید را به بختیار تفهیم کرد و توانست آزادی بیان و قلم را از میان بردارد.»[6]

علی بهزادی صاحب امتیاز مجله «سپید و سیاه» در خاطرات خود می‌نویسد: «طی چند سال بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرلشکر بختیار (سرتیپ قبلی و سپهبد بعدی) در مقام فرماندار نظامی تهران، نظارت بر کار مطبوعات را هم برعهده داشت. بارها و بارها من او را در اداره به عنوان متهم، محکوم و زندانی و در مراسم و ضیافت‌های رسمی، به عنوان مدعو دیده بودم و با هم آشنا شده بودیم، اما آن روز چنان قیافه‌ای به خود گرفته بود که گویی تا آن زمان مرا ندیده و نمی‌شناسد، زیرا تا چشمش به من افتاد، با لحنی تند و خشن گفت: «حالا دیگر به وزرا توهین می‌کنید؟ اصلاً شما روزنامه‌نویس‌ها نمی‌خواهید شرایط زمان را درک کنید!» گفتم: «تیمسار اگر منظور شما مقاله مربوط به تیمسار ضرغام است، همه همان چیزهایی است که خود تیمسار به گزارشگر مجله گفتند و اطمینان دارم که اعتراضی درباره آنها ندارند.» سرلشکر بختیار با همان روی ترش و لحن غضب‌آلود گفت: «در هر حال مجله سپید و سیاه توقیف است و تا خود تیمسار ضرغام رضایت خود را اعلام نکند، حق انتشار مجله را ندارید!» مقاله، مربوط به سرلشکر ضرغام، وزیر دارایی وقت بود... روزی که به دیدار سرلشکر ضرغام رفتم، انتظار داشتم با یک نظامی جدی، متکبر و بدمنصب که به خاطر مقاله، تقاضای توقیف مجله را کرده بود، روبه‌رو شوم، اما برعکس تصورم سرلشکر ضرغام را مردی خوشرو، خوش صحبت و متواضع یافتم... [سرلشکر ضرغام] گفت اما خیال نکنی تیمسار بختیار دلش به حال من سوخته و مجله را برای مقاله‌ای که نوشته‌ای توقیف کرده؟ نه! یکی از آشنایانش گرفتاری مالیاتی دارد. به من توصیه او را کرد، توجه نکردم. چون رویش نمی‌شد باز به من مراجعه کند، این بار مقاله سپید و سیاه را بهانه قرار داد.»[7]

کشف سازمان افسران حزب توده بزرگ‌ترین توفیق تیمسار

رژیم کودتا و فرماندار نظامی تهران- تیمور بختیار- در مبارزه با حزب توده که یکی از گروه‌های عمده مخالف بود «سلاح، زور، تخریب و سرکوب» را به کاربرد. بدین‌سان بختیار پس از تصدی مقام فرمانداری نظامی تهران و حومه، عده‌ای از افسران ورزیده اطلاعاتی را از رکن دوم ارتش به فرمانداری نظامی منتقل کرد و در آنجا یک نیروی تجسس و دایره ضربت قوی تشکیل داد. رکن دوم فرمانداری نظامی تهران و حومه شروع به شناسایی شبکه‌ها، کمیته‌ها و سلول‌های مختلف حزب توده کرد و به تدریج موفق شد محل چاپ زیرزمینی روزنامه‌های «ظفر» و «مردم» را در داودیه و تعدادی از انبارهای اسلحه سبک و نیز مراکز پخش جراید توده‌ای کشف کند. بزرگ‌ترین موفقیت بختیار در سال ۱۳۳۳ با کشف سازمان نظامی حزب توده در داخل ارتش انجام گرفت. با کشف این سازمان، بیش از ۶۰۰ افسر، درجه‌دار و دانشجوی پیوسته به حزب توده در ارتش شناسایی شدند. رمزهای مثلثاتی و لگاریتمی اعضای این شبکه به وسیله دو نفر از افسران ارتش و پس از اینکه سرهنگ دوم زندانی توده‌ای «محمدعلی مبشری» راهنمایی‌هایی به همقطاران قدیمی خود کرد (طبق نوشته «سپهبد مبصر» که در آن دوران با درجه سرهنگی به اتفاق «سرهنگ امجدی» و «سرهنگ کیانی» سعی می‌کردند این رمز را کشف کنند) شکافته شد و تمامی افسران سازمان مزبور جز معدودی دستگیر شدند.[8]

از دستگیرشدگان که نزدیک به پانصد و اندی بودند، ۲۶ نفر (به اتفاق غیرنظامی مهندس کیوان) محکوم به اعدام و تیرباران شدند.

ماجرای خرس بختیار در زندان

تیمور بختیار که تحصیلکرده فرانسه بود، برای سرکوب حزب توده به دو روش متوسل شد: روش اول شکنجه و آزار و شلاق زندانیان توده‌ای چه نظامی و چه غیرنظامی و ترساندن دختران سرسخت توده‌ای به وسیله یک خرس که آن حیوان را در دوران فرماندهی سرتیپ آریانا بر تیپ مهاباد به او تقدیم کرده و وی آن را به ارتش بخشیده بود. شایعاتی مبنی بر آزار زنان و دختران توده‌ای به وسیله خرس در زندان لشکر ۲ زرهی در افواه می‌پیچید که البته در حد همان شایعه بود، اما آن حیوان را از دور به دختران توده‌ای نشان می‌دادند و آنها را می‌ترساندند. روش دوم تحبیب زندانیان و اخذ ندامت‌نامه از توده‌هایی که فقط در تظاهرات شرکت کرده بودند و چاپ آن ندامت‌نامه در جراید بود که تأثیر خردکننده‌ای بر دیگر اعضای حزب داشت، زیرا وقتی می‌دیدند با یک ندامت‌نامه آزاد می‌شوند و دیگر تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت، شخصاً به فرمانداری نظامی مراجعه کرده و کمیته‌ها و سلول‌های خود را معرفی می‌کردند. چاپ تصاویر نادمین با درخواست بخشودگی در مطبوعات باعث از هم پاشیدگی حزب توده شد. بختیار در زندان نیز به وسیله افسران فرمانداری نظامی به تبلیغ در میان افسران توده‌ای پرداخت و بالاخره سازمان «عبرت» که مجله ماهانه‌ای منتشر می‌کرد، شکل گرفت. این سازمان مشتمل بر افسرانی بود که از حزب توده رویگردان شده و با نوشتن مقالاتی در رد کمونیسم برائت خود را از کمونیسم اعلام می‌داشتند. در دوران تمرکز تمام قوای پلیس خفیه کشور (سازمان امنیت) در دست‌های بختیار، او علاوه بر آنکه به آرزوی خود رسیده و همنشین شاه، مشاور دربار، فرماندار نظامی تهران و حومه، فرماندار نظامی راه‌آهن سراسری کشور و فرمانده دوم لشکر زرهی شده بود و هفته‌ای یک‌بار با ثریا ملاقات می‌کرد و احیاناً در حضور او با شاه ناهار می‌خورد، به آرزوهای دور و دراز خود هم رسید.

فردوست در خصوص انتصاب تیمور بختیار به عنوان فرماندار نظامی تهران می‌نویسد:

«تیمور بلافاصله به دستور امریکایی‌ها فرمانداری نظامی تهران را ایجاد کرد و قدرت واقعی را به دست گرفت. او دیگر آن جوان زن و بچه دوست ایلیاتی نبود و مست قدرت شده بود. در مقام فرمانداری نظامی تهران بیدادها کرد و هر کس را که امریکا و انگلیس یا محمدرضا می‌خواست از دم تیغ می‌گذراند، توده‌ای‌ها را قلع و قمع کرد. فدائیان اسلام را به طرز فجیعی به جوخه اعدام تحویل داد، پادگان مرکز ۲ زرهی را به یک شکنجه‌خانه تمام و کمال تبدیل کرد و به جان زنان و دختران زندانی خرس انداخت و حتی از اذیت و آزار پیرمرد محترمی چون آیت‌الله کاشانی نیز فروگذاری نکرد.»[9]

در این خصوص نحوه به شهادت رسیدن شهید واحدی که از اعضای فعال فدائیان اسلام بود، از زبان شهید عراقی خواندنی و در عین حال تکان‌دهنده است: «می‌آورند او (شهید عبدالحسین واحدی) را تهران، یکراست می‌برند اتاق بختیار؛ به مجرد اینکه داخل اتاق می‌شود، بختیار شروع می‌کند فحش دادن؛ فحش مادر به او می‌دهد. مادر فلان دست از این کارهایتان برنمی‌دارید! آن هم می‌گوید: مادر من زهراست، مادر فلان خودت هستی! و صندلی که آنجا بوده، بلند می‌کند که ول کند برای بختیار؛ بختیار هم از همان پشت میزش بلند می‌شود و اسلحه را می‌کشد و سه تا تیر به او می‌زند و او را توی دفتر خودش جا به جا می‌کشد. بعد روزنامه‌ها نوشتند که تو راه می‌آمده واحدی، خواسته از دست مأمورین فرار کند، خلاصه‌اش کشته شده.»[10]

از جنایات تیمور بختیار داستان‌ها تعریف می‌کنند. سرلشکر اکبر دادستان در این باره می‌گوید:

«به رغم اینکه تیمور بختیار مدتی در بیروت و فرانسه تحصیل کرده بود، اخلاق بدویت ایلیاتی، کوهی و وحشیگری ترسناکی داشت. موقعی که در پست فرمانداری نظامی تهران قرار گرفت، دستور داد دو خرس قوی هیکل را به پادگان لشکر ۲ زرهی مرکز آوردند. او اینجا شکنجه‌گاهی درست کرده بود و برای گرفتن اعتراف از زندانیان سیاسی، آنها را به قفس خرس‌ها می‌انداخت. حتی دختران و زنان جوان بسیاری را به قفس خرس‌ها انداخت و از تماشای منظره هولناک پنجه کشیدن خرس‌ها به بدن زندانیان بخت برگشته، لذت می‌برد و ارضا می‌شد.»[11]

وی در زمان تصدی فرمانداری نظامی، گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی و احزاب مخالف و از جمله حزب توده را به شدت سرکوب کرد و یک شبکه وسیع نظامی حزب توده شامل حدود ۶۰۰ نفر از افسران و درجه‌داران نیروهای سه‌گانه را دستگیر کرد و تحت پیگرد قرار داد. عده‌ای از این افسران به اعدام و برخی به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند که البته در درازمدت تعدادی از همان افسران مورد عفو قرار گرفتند و به بعضی از آنها در پست‌های غیرنظامی شغل‌های مهمی واگذار شد. او در زمان تصدی فرمانداری نظامی سه نفر از معروف‌ترین چهره‌های مخالف حکومت شاه را دستگیر و اعدام کرد: ۱- دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق[12] ۲- شهید سیدمجتبی نواب صفوی عضو برجسته و معروف فدائیان اسلام ۳- خسرو روزبه افسر ارتش و عضو برجسته حزب توده. در همین زمان بود که به او لقب «قصاب تهران» را دادند. با این همه و به مرور، ستاره اقبال بختیار نیز رو به خاموشی نهاد و او نهایتاً دستمزد خوش‌خدمتی‌های خویش به شاه را با تیر عوامل وی در شکارگاهی در عراق دریافت کرد.

***پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ «جوان» موجود است.**

۶۵ سال پیش در چنین روزهایی و متعاقب رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک نام بیش از هر نام و عنوان دیگری برای فعالان نهضت ملی و مردم وحشت آفرینی می‌کرد؛ تیمور بختیار! او که به دلیل نسبت فامیلی با ثریا اسفندیاری و نیز عزیمت به تهران در راستای اجرای عملیات آژاکس، در این دوره مقام یافته بود، به شکلی گسترده به سرکوب و آزار فعالان سیاسی و مردم دست زد تا جایی که به «قصاب تهران» شهرت یافت

اکبر دادستان: موقعی که بختیار در پست فرمانداری نظامی تهران قرار گرفت، دستور داد دو خرس قوی هیکل را به پادگان لشکر ۲ زرهی مرکز آوردند. او برای گرفتن اعتراف از زندانیان سیاسی، آنها را به قفس خرس‌ها می‌انداخت. حتی دختران و زنان جوان بسیاری را به قفس خرس‌ها انداخت و از تماشای منظره هولناک پنجه کشیدن خرس‌ها به بدن زندانیان بخت برگشته، لذت می‌برد و ارضا می‌شد

تیمور بختیار در حاشیه عملیات کشف پایگاه‌های مخفی حزب توده